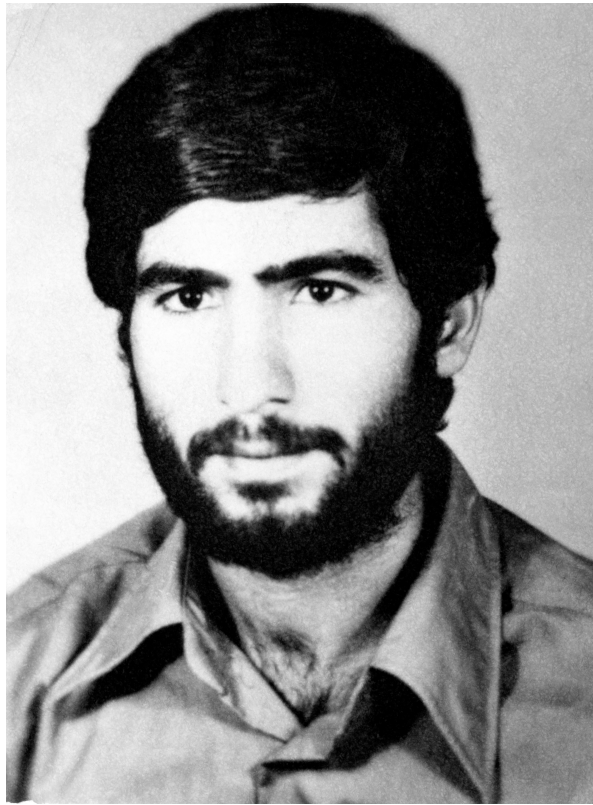


## شهید محمود ثنایی



از بشارت علی  
سازمانه جامع سرداران و دو هزار شهید استان بوشهر

|             |                 |
|-------------|-----------------|
| نام پدر     | محمدرضا         |
| تاریخ تولد  | ۱۳۳۷/۰۱/۰۱      |
| محل تولد    | بوشهر - دشتستان |
| تاریخ شهادت | ۱۳۶۳/۰۴/۱۷      |
| محل شهادت   | دارخوین         |
| مسئولیت     | جهادگر          |
| نوع عضویت   | جهادگر          |
| شغل         | جهادگر          |
| تحصیلات     | دیپلم           |
| مدفن        | برازجان         |

## زندگینامه

زندگینامه شهید:

بسم رب الشهداء

شهید محمود ثنایی برازجانی در سال ۱۳۳۷ در یکی از محله های فقیر نشین برازجان به نام علی آباد دیده به جهان گشود، دوران طفولیت و کودکی را در دامن پدر و مادر زجر کشیده اش سپری کرد تا به سن شش سالگی رسید در آن سال پدر و مادرش که علاقه زیادی به اسلام محمدی (ص) داشتند محمود را جهت آموختن قرائت قرآن به مکتب فرستادند تا فرزند عزیز خود را با آیات انسان ساز قرآن آشنا نمایند وی در این سال با استعداد خارق العاده ای که داشت توانست در طول ۸ ماه قرآن را بیاموزد سال بعد که هفت ساله بود پا به محیط مدرسه نهاد و کلاسهای دوران ابتدایی را با بهترین معدل یکی پس از دیگری پایان رسانید و با استعداد شکوفایی که داشت تحصیلات خود را در دبیرستان ادامه و تا نیمه سال اول دبیرستان رفته بود که بعلت کمک به خانواده و پدر و مادرش ترک تحصیل نمود و مدت یک سال را در نانوایی کار کرد تا شاید بتواند کمکی به امرار معاش خانواده کند و کمک هزینه تحصیلی خود را نیز جمع کند. ایشان در سال بعد تحصیل را از سر گرفت در سال ۵۸ موفق به اخذ دیپلم گردید، شهید پس از اخذ دیپلم در مزرعه پدرش کار می کرد ایشان در دوره انقلاب نیز در برپایی تظاهرات بر علیه نظام طاغوت کوششی فعال داشت و بعد از پیروزی انقلاب و با شروع جنگ تحمیلی عراق بر علیه ایران با اعزام مشمولین سال ۱۳۳۷ به خدمت سربازی اعزام گردید و با اینکه خدمت سربازی ایشان یکسال بیشتر نبود تمام این مدت را در جبهه به سر برد و در بیش از ۵ عملیات از جمله عملیاتهای طریق القدس و فتح المبین شرکت نمود، شهید ثنایی بعد از اتمام دوره سربازی نیز مجدداً عازم جبهه های حق علیه باطل گردید تا با قایق کوچک خود ناوهای بزرگ ابر قدرت ها را به قعر دریا بفرستد و فرعونیان را در کام دریا فرو برد شهید در یک جمله راه خود را خلاصه کرده است: من از وقتی که خود را شناخته ام ابتدا راهم را از پیامهای بت شکن زمان گرفتم از تظاهرات شروع کرده ام و با شهادت فتح کرده ام.

شهید بزرگوار سرانجام در حین انجام ماموریت در تاریخ ۱۲/۴/۶۳ به فیض عظیم شهادت نائل آمد و رود خونین کارون را با خون خویش رنگین تر نمود. روحش شاد و راهش پر رهرو باد.

## مصاحبه

بسم رب الشهداء

مصاحبه با برادر شهید محمود ثنائی :

احمد ثنائی :

به جهت پسر بزرگ خانواده بودن و اینکه پدرش کشاورز بوده و در خانواده حضور کمتری داشت شهید بیشتر نقش یک پدر مهربان داشت و در هدیه دادن به خواهران و برادران و واگذاری سهم خوراکی خود به ما اظهار محبت می کرد. با اینکه پسر بزرگ خانواده بود و تحصیل کرده بیشتر در مقابل خواسته ها و تصمیمات پدر تسلیم و خاضع بود بسیار احترام می گذاشت و در همه امور یاری دهنده بود. با مادرم ارتباط به خصوصی داشت. ایشان نسبت به حق کشی ها و بی عدالتیها حساس بود و نسبت به اخلاق و رفتارهای غیر انسانی مانند تکبر و بدزبانی و چشم چرانی و دروغگویی و چالپوسی بدحجابی بسیار رنج می برد بسیار به دیگران احترام می گذاشت و حتی وقتی حق کودک را رعایت نمی شد ناراحت می شد و به دفاع بر می خواست و به علت حق طلبی و عدالت خواهی از حقوق ضعیف و درماندگان به سختی دفاع می کرد و خود نیز حقوق آنها را رعایت می کرد و دیگران را نیز به اینکار توصیه می کرد. واجبات را در حد توان رعایت می کرد و محتاط بود. و به عزاداری های علاقه فروانی داشت و در راهپیمایی ها شرکت می کرد و دیگران را نسبت به جنایات و غارتگریهای طاغوتیان آگاه می کرد. آرزو داشت بعنوان یک نیرو در خدمت پیشرفت انقلاب باشد و بتواند زحمات پدر و مادرش را جبران کند. دیگران را نسبت به اهداف مستکبران و طاغوت یان و بدخواهان انقلاب آگاه می کرد و به بحث سیاسی علاقه وافر داشت. در مورد شهادت می گفت هر انسانی روزی می میرد چه بهتر که شهید شود. دو روز قبل از رسیدن بر شهادت یکی از خواهران در دو شب متوالی خواب دید تا شهید ابراهیمی از درب منزل وارد شده و یک پارچه به دست شهید ثنائی داد پارچه سبز رنگ بلافاصله از دست شهید ثنائی بیرون آمده و باد آنرا به آسمان برد. و علاقه خاصی به اطلاعات عمومی داشت. و هر وقت فرصتی بدست می آورد به حل کردن جداول می پرداخت کتابهایی داستانی و کتابهایی از شهید مطهری و دکتر شریعتی مطالعه می کرد. جنگ را ساخته و پرداخته دست آمریکا و اروپا می دانست و رفتن به جنگ را دفاع از حیثیت ملی مذهبی و انقلابی و دفاع از حق و مبارزه با استکبار می دانست. دوران سربازی را به انتخاب خودش در جبهه به پایان رساند در سال ۱۳۶۳ بعنوان ملوان به جبهه اعزام شد که به درجه رفیع شهادت نائل آمد. در اولین اعزام که به جبهه می رفت و در نقش ملوان به جبهه می رفت و احساس می کرد و می تواند در حد یک فرمانده خدمت کند و دیگران را آموزش دهد. چون ایام سربازی را در جبهه سپری کرد پس از اتمام خدمت دوباره مقتضای اعزام به جبهه شد زیرا آن محیط با روحیه اش سازگارتر بود. از فداکاری رزمندگان تعریف می کرد و سعی در حفظ اسرار نظامی داشت و بعضی چیزها را نمی گفت. توسط بنیاد شهید و جهاد سازندگی از خبر شهادت وی با خبر شدیم. تاثیر شهادت وی در ما دنیایی از حزن و اندوه و افتادن در آتش فراق کسی که بیش از پدر و مادر در خانواده نقش داشت و تاثیرات معنوی ناشی از شهادت ایشان و راهی که انتخاب کرده بود. افتخار می کنم که در ادای دین و انجام وظیفه نسبت به اسلام و کشور اسلامیمان تاکنون کوتاهی نکرده ایم و جز خانواده شهدا هستیم.

## خاطرات

بسم رب الشهداء

خاطره مادر شهید محمد ثنایی :

فرزندم محمود در سال ۱۳۳۸ در برازجان متولد شد ایشان بسیار متواضع و فروتن بودند اوقات فراغت خود را با خواندن کتابهای مذهبی سپری می کرد و اکثر اوقات در مسجد بود می توانم بگویم که خانه فرزندم محمود در حقیقت مسجد بود با شروع جنگ تحمیلی ایشان با نیت پاک و خالصانه راهی جبهه شدند. ایشان در جبهه مجروح شد و او را به برازجان آوردند و بعد از بهبودی مجدداً راهی جبهه شد ایشان بعد از بهبودی بدون اطلاع ما به جبهه رفت چرا که می دانست ممکن است ما تا بهبودی کامل اجازه رفتن به او را ندهیم ایشان روزی به بهانه خرید از منزل بیرون رفت و بعد از آن یکی از دوستانش به ما خبر داد که محمود به جبهه رفته است. محمود دلش جای دیگر بود و طاقت ماندن در خانه را نداشت به همین دلیل بعد از مجروح شدن هم مجدداً به جبهه رفت بیست روز بعد از رفتن ایشان خبر شهادت فرزندم را به ما اطلاع دادند. شهید محمود ثنایی آرپی جی زن ماهری بود و خیلی خوب هدف می گرفتند. نحوه شهادت ایشان به این صورت بوده است که ایشان یکی از تانکهای دشمن را هدف می گیرد و خوشبختانه تانک را می زند ولی با اصابت ترکش در هنگام زدن تانک به شهادت رسید.

بعد از شهادت فرزندم بسیار ناراحت بودم و گریه می کردم آنقدر ناراحت بودم که بر اثر شدت ناراحتی لباسهایم تنم را پاره می کردم و تحمل دوری از فرزندم را نداشتم ۲ شب تمام ایشان را تنها نگذاشتم و در قطعه شهدا بالای مزار ایشان نشسته بودم تا اینکه یک شب به خوابم آمد در خواب به من گفت مادر جان خواهش می کنم ناراحت نباش وقتی شما ناراحت باشید دشمن شاد می شود بعد از آن سعی کردم واقعیت را بپذیرم و ناراحتی نکنم.



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران